



سیمین بهیپویی

در اینجا نیما از ادامه وزن «دینگ، دانگ» سرپیچی می‌کند و شعر را با وزن «دینگ، دانگ» (فاع فاع) نمی‌نویسد و اجازه می‌دهد که، در کل وزن شعر، چند مصراعی که در آن «دینگ، دانگ» به کار رفته است، خدشدار شود و یا «دینگ، دانگ» همخوان نباشد. این «دینگ، دانگ» ناهماهنگ سرفصل و جداکننده چندین بند شعر می‌شود و لزوم ناهماهنگی آن محرز، یعنی خواننده را متوجه تغییر مطلب می‌کند. تصویر شکافته شدن هوای خاکسترگون سپیددم از صدای ناقوس زنده و بکر است و زخم زدن این صدا از راه آن شکاف‌ها به دیوارهای سرد این «دینگ، دانگ» ناهماهنگ سرفصل و اول هم ناپ‌تر.

سپس صدای ناقوس مانند مرغ ابر که در«فضای خامش مرداب‌های دور می‌پرد» و «در طنین او هر دم این نکته برجاست»، در آغاز مصرع «طنین او بجاست» خدش‌های در وزن به گوش می‌رسد، یعنی «فعلول فاعلات» به جای «مفعول فاعلات» می‌نشینند. من شعر را عیناً از نسخه تصحیح طاهباز نقل کرده‌ام. به گمان من در مصرع «پیچیده با طنینش در نکته دگر»، «در» غلط چاپی است و صحیح آن باید «دو» باشد، چنان که در ادامه می‌آید:

دینگ دانگ... چه صداست

کی مرده؟ کی به جاست؟

و آن «دو نکته» همین است که شنونده ناقوس را به خطاب می‌گیرد تا بداند چه کسی مرده و چه کسی زنده است. در واقع ناقوس برای مرگ یا زندگی چه کسی به صدا درآمده است؟ یا حرف از کدامین سوگ و کدامین عروسی است؟

مستافانه بسیاری از شعرهای نیما را غلط‌هایی از معنا انداخته‌اند که از خط ناخوانای نوشته‌ها و گاه از نادرستی چاپی ناشی می‌شود.ای کاش کسی با دانش خود نیما پیدا می‌شد تا با دقت غلط‌ها را تشخیص می‌داد یا دست‌کم نظر خود را درباره آن می‌نگاشت. منظومه «ناقوس»، که در ۱۰ صفحه سروده شده است، از بانگ خروسی الهام می‌گیرد که مژده صبح می‌دهد و هرچه را که از جنس تاریکی و ستم و هول است، می‌راند و با ندای او بندگان می‌روند و سرگشتگان به سامان می‌رسند. گاه شاعر، با زبان منطق، می‌خواهد اثبات کند که برای هر مشکلی راه‌حلی وجود دارد و دیوارها به هر حال فرو خواهند ریخت و شخصی که این واقعیت را باور نکند «نادان به دل» است. زبان ایما، در بیشتر منظومه‌ها، مایه تشخیص کار او می‌شود، به طوری که امضای او را آشکار می‌کند و حتی تقلدانی که، به عمد، از این ناهمواری و ناآشنایی زبان تقلید کرده‌اند، نمی‌توانند خواننده را فریب دهند. پس شعر نیما اصل و تقلیدناپذیر بر جا می‌ماند. اینک بخش دیگری از همان منظومه ناقوس:

دینگ دانگ... دمدم

راهی به زندگی ست

از مطلع وجود

تا مطرح عود».

گر زانکه همچو آتش خندد موافقی،

ور زان که گور سرد نماید معاندی-

از تلفظ بپا شده ره باز می‌شود

از او حکایت دگر آغاز می‌شود

از او به لغزش است جدار سبک نهاد

از او به گردش است همه چیز

این کارخانه کهن از اوست

در رتق و فتق جلوه‌گری‌های بیمرش

نادان به دل کسی

کاین نکته از ندایی او نیست باورش

وزن منظومه- چنان که گفته شد- در چند جا مخدوش است:

۱- «او می‌پرد به هر دم با نکته‌ای که در/ طنین او بجاست».. (کلمه «طنین» باید، با تسامح، «طنین» خوانده شود، تا وزن بدون خدشه آدا شود)

۲- «فزاید آنچه در خط جو طلسمش».. (که باید «جو طلسم اول» خوانده شود)

۳- «او با مفاصل خاک فریب‌ناک»..(به جای«مفاصل» کلمه‌ای با وزن «سربر» یا «مغاک» و مناسب با معنا جای بگیرد)

نیما و نمادگرایی

نیما در بیشتر کارهای خود نمادگراست. در همین منظومه ناقوس، شوب نماد نمیز و بدنهای و صبح نماد پیروزی و خوشبختی؛ زنجیر نماد گرفتاری در بند استبداد است و دیوار نماد مانع و مشکل در راه رسیدن به آرزوهاست.

بسیاری از مرغان مورد توجه نیما هستند: «ققنوس» مرغی افسانه‌ای است. عمر دراز دارد. فرزندان بسیار از او به یادگار می‌مانند. در واقع «ققنوس» نماد آرم‌های نیماست که هرگز پایان نمی‌پذیرد. «خروس» هوشیار کننده و هشداردهنده است و هنگام را فریاد می‌کند.«توکا» مواع را درنمی‌یابد،از پشت پنجره، حسرت کلامیی دیگران را می‌خورد. جانوران دیگر هر یک نمادی از احساس انسانی هستند: «کک‌ک» (گاو گم شده) در بی‌سامانی خود سرفه می‌زند. گیاهان نیز از این مزیت بی‌بهره نمی‌مانند. پیچک و سرو «تلاجن» و «جین» و درختان محلی، هر یک خصایصی شبیهی انسان‌ها دارند و «کنده» (تره) رشک‌مندی است که پیچک را پیچان در درخت می‌بیند و آرزوی تنیدن به شاخه را در دل خود بیدار می‌کند.

نگاهی به شعرهای آغازین نیما
در شعر «قصه رنگ پریده خون سرد» (۱۲۹۹)

به مناسبت دهمین تجدید چاپ مجموعه کامل اشعار نیما، گردآوری و تدوین: سیروس طاهباز- بخش پایانی

نیما و دوران کامیابی

وقتی شاعر پر چم خود را بر فراشت

می‌خوانیم:

هر که با من هم ره و پیمانه شد

عاقبت شیدال و دیوانه شد...

منظور از «پیمانه» همان «پیمان» است و پیمانه

رسانای این معنا نیست.

یا(در همین شعر):

دیدمش، گفتم: منم نشناخت او

بی‌تأمل روز من بر تافت او

«شناخت» و «بر تافت» قافیه نیستند یا:

کس نخوانده‌ست ایچ آثار مرا

نه شنیده‌ست، ایچ گفتار مرا.

این شعر از شعرهای آغازین نیما بوده است. بیت‌های خوبی هم در آن هست. سادگی و صداقت آن نیز چشمگیر است، اما قالبش مثنوی است و با «برچاگی» و توضیح بیش از حد، خواننده را کسل می‌کند. هر چه هست از شعرهای نخستین اوست و اهل شناخت را نوید به آینده او می‌دهد. این پرگویی و درازبافی بیش و کم در بیشتر آثار جوانی نیما به چشم می‌آید. برای نمونه در همان شعر «ناقوس» با همه بدیع بودن موضوع، این اطناب آشکار است؛ و اگر نمی‌بود، شعر را مطلوب‌تر می‌کرد.

نادرستی‌های چاپی هم در دیوان نیما هنگامه می‌کند. در این مصرع از شعر «قصه رنگ‌پریده» می‌خوانیم:/ -رحم کن بر بیچارگان باشد روال-

واژه «کن» بی‌ربط و زاید و آفریده ذهن حروفچین است.

در همین شعر، در بیتی، «آتش‌پاره» را با «فرض» قافیه می‌کند:

هرچه کرد این عشق آتش‌پاره کرد

عشق را بازپچه نتوان فرض کرد

و در قسمت پایانی شعر می‌خوانیم:

قصه رنگ‌پریده آتشی‌ست،

در پی یک خاطر سخت‌کنشی‌ست.

وقتی به دنبال «سخت‌کنشی»، «یاب‌ی وحدت نمی‌آید دیگر «یک» خشو قبیح است.

دومین شعر «ی شب» (۱۳۰۰) که با شکل مثنوی آغاز می‌شود، در چند سطر نخست قواعد مثنوی مراعات می‌شود،اما بعد از آن- هر جا که امکان دست دهد- قافیه به جا می‌نشیند و در بسیاری از ابیات از این رعایت اثری نیست. با این همه در فاصله میان اسفند و مرداد ۱۳۰۰ یعنی طی چهار ماه کلام شاعر پخته‌تر و تصویرهای او روشن‌تر می‌شود.

سومین شعر «افسانه» (۱۳۰۱)، چنان که اشاره رفت، آغاز شکفتن نیما در شعر فارسی است. این دوبیتی‌ها که در ترکیب خود یک مصراع آزاد بی‌قافیه دارند، به صورت گفت‌وگو هستند. گفت‌وگوها همیشه با «گفت» و «می‌گوید» و غیر آن آغاز می‌شده است و ولی در این شعر این لفظ‌ها نخستین بار و به شیوه زبان‌های اروپایی حذف می‌شوند و شعر را به صورت نمایش زنده و بی‌نیاز از روایت درمی‌آورند.

این شعر ۱۹ ماه بعد از نخستین شعر او سروده شده است:

خندد زد عقل زیرک بر این حرف
کز بی این جهان هم جهانی‌ست
آدمی زاده خاک ناچیز،
بسته عشق‌های نهانی‌ست
عشوه زندگانی‌ست این حرف ...!

شاعر در این ابیات و ابیات پیش از آن به زندگی پسمارگ اشاره می‌کند و گفته‌ها و اندیشه‌های اندیش‌موززان را فایده‌بوارانه و خودخواهانه می‌داند.

برای نمونه در مورد عشق می‌گوید:
هر که از بهر خود در تکا‌پوست،
کس نچیند گلی که نبوید.

عشق بی‌حظ و حاصل خیالی‌ست!

اندکی بعد به مصرعی اینچنین می‌رسیم:
شونا بود و فرمانبر، اما ...!

در اینجا باز گمان می‌رود اشتباه حروفچین وزن شعر را مخدوش کرده‌است. کلمه «شونا» باید با تلفظ «شهنوا» خوانده شود تا وزن درست درآید.

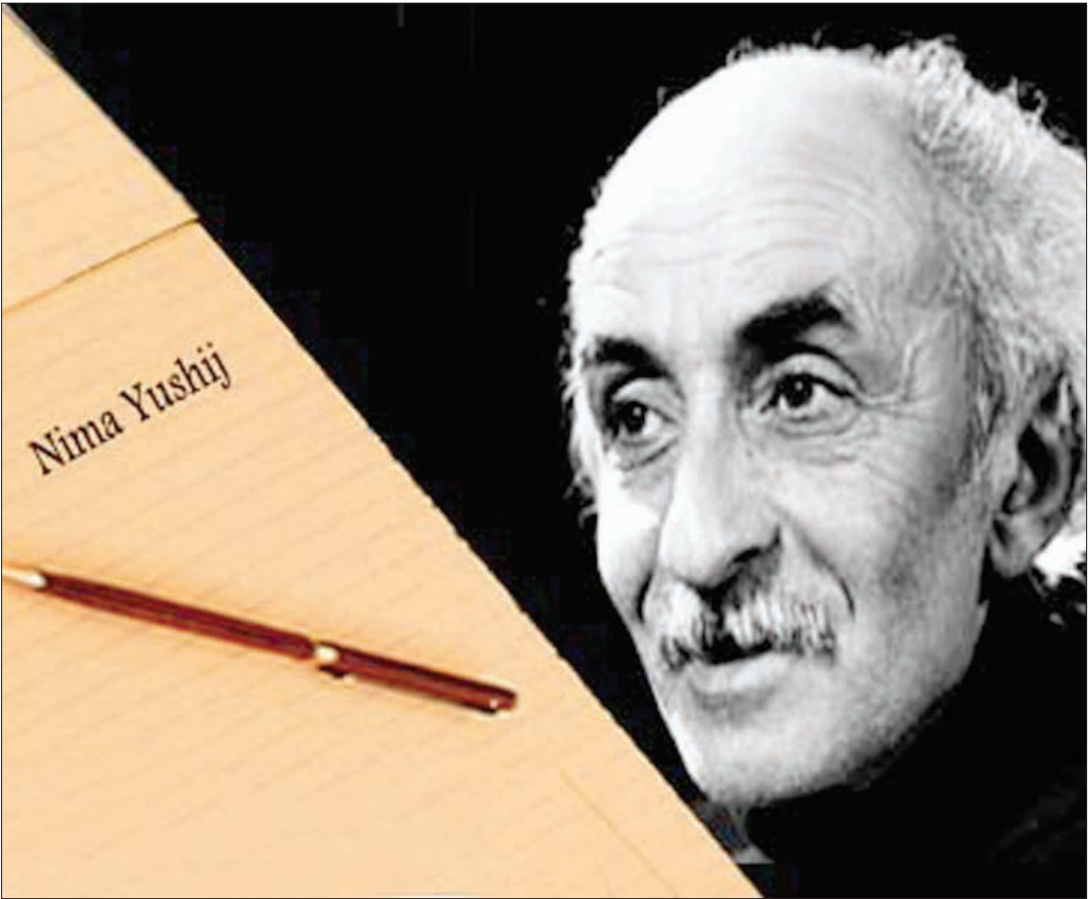
داوری در این مورد را که وزن، افسانه، دارای پیشینه‌است یا نه به عهده اهل تحقیق می‌گذارم؛ همین قدر می‌گویم که آوردن وزنی تازه هنگامی که تعداد اوزان عروضی اندک‌شمار بوده‌اند غنیمتی است، به ویژه از آن رو که (سواى غلط‌های چاپی) این شعر نیما پربر از تفکر و جدل است و در این وزن گنجیده است. (یادآور می‌شوم واژه‌هایی که در منظومه «افسانه» می‌نشینند و کوتاهی و بلندی هجاهای این واژه‌ها و تحرک آنها وزن را غالباً شاد یا غمگین می‌کند) حکم کلی درباره شاد یا غمگین بودن یک شعر را برمی یا برمی بودن آن دور از احتیاط است.

شاعر را به فکر بلند و کوتاه کردن اوزان می‌اندازد. این نخستین شعرى است که در آن چهار مصرع بلند و یک مصرع خیلی کوتاه، به طور منظم، تکرار می‌شود. برای نمونه:
شب آمد مرا وقت غریدن است
به گار و هنگام گردیدن است.
به من تنگ کرده جهان جای را
از این بیشه بیرون کشم پای را
حرام است خواب.
شکل هندسی این منظومه، به همین ترتیب،

سال پنجم ■ شماره ۱۱۵۹ ■ چهارشنبه ۲۲ دی ۱۳۸۹ ■

ادبیات

فرهنگ‌نویسی دوزبانه کاری تخصصی و پیچیده است، به خصوص که در این سال‌ها به فرهنگ‌های زبان انگلیسی توجه متناسب و در شأن آن صورت گرفته، اما در مقابل فرهنگ‌های دوزبانه دیگر، از جمله زبان عربی، کمتر مورد اعتنا قرار گرفته است. عبدالنبی قیم مولف و تدوینگر فرهنگ عربی- فارسی معاصر از جمله چهره‌های بی‌سر و صدای عرصه فرهنگ‌نویسی است که با همکاری مجدانه انتشارات فرهنگ معاصر توانست فرهنگی را به بازار کتاب‌های مرجع عرضه کند که هم اقبال متخصصان را در پی داشت و هم اعتنا و استقبال عموم مردم و مخاطبان را. «فرهنگ عربی- فارسی معاصر» در چند مدتی که از انتشار آن گذشته ۹ بار تجدید چاپ شده و به زودی چاپ دهم آن هم روانه بازار خواهد شد. **گفت‌وگو** ما با ایشان در حالی انتشار می‌یابد که کتاب برای چاپ دهم آماده می‌شود.



نماد کسی را مجسم می‌کند که تلاش خود را برای زندگی پاک و مقدس به کمال ظهور می‌رساند و دست آخر با فرستاند پیام خود جان می‌سپارد و جوجهایش را به عنوان پاسدار آن کلام و آن پیام برجای خود می‌نشانند. تصویرهای نیما در این شعر بسیار زیباتر و روشن‌تر از گذشته است.
از رشته‌های پاره صدها صدای دور،
و خروس» (۱۳۰۳)
شعری است ساده و همچنین پندآموز، یادآور «گریه و جوجه»ی ایرج‌میرزا؛ این هم یکی دیگر از سیاه‌مشق‌های نیماست. به طور خلاصه اگر بخواهیم این جست‌وجوگر شیفته را بهتر بشناسیم، باید نیمی از شعرهای دیوان او را که در سال‌های نوجوانی سروده شده است، به دقت بخوانیم و درباریم چه کوششی به کار رفته تا یک شاعر نوبا و رافشاناس به درجه استادی و راهگشایی برسد. در منظومه «خانواده سرباز» (۱۳۰۴) نیز از همان مقوله رمان‌های اروپایی تازه به دوران رسیده استفاده کرده است؛ پرگویی خستگی‌آور.

پس از آن همه تلاش در درازگویی از ۱۳۰۷ به بعد اعتدالی پسندیده در آثار نیما مشاهده می‌شود. درونمایه شعرها خلاصه و ضربتی می‌شود. برای نمونه شعر «خواجه احمدحسن میمندى» (۱۳۰۷) را نقل می‌کنم:

خواجه احمدحسن میمندى
نوی چون کرد به ذلت چندى
از سر مسند خود پیاى یک کشید
دژ «کالجبر» مأوا بگزید.
روزی افسرده به دامن سر داشت
وحشت از ذلت افزون تر داشت.
گفت دژبان: «چه شد ای خواجه شهر
که سعادت ز تو بر گشت به قهر؟»
گفت: «تقدیر خدا بود!» ولیک
نشد آن خواجه درین ره رابریک،
که بر این رهگذر محنت خیز
آنچه بر شد، به فرود آید نیز.

نیست در عالم اجسام درنگ
خود این آینه یک روز به سنگ.
روح مرد است، که چون یافت کمال،
به فرود آمدنش، گشت محال.

از این به بعد نیما با شعرهایی که در وزن‌های نو می‌سرود بر دشمنان خود می‌افزود. به اسانی نمی‌شد قوانین هزارساله شعر پارسی را دیگرگون کرد. اما نیما این جرات را به کار بست؛ بارها به خدا دشمن خود در راه آرمانش، که بنانهاد طرحی نو، بود، امضا داد. او خود را در قالب «ققنوس» یا «فاتوکا» یا «کاکلی» یا مرغان بزرگ و کوچک دیگر به مبدان شعر می‌آورد. بارها مورد طعن و لعن خشک‌اندیشان قرار می‌گرفت، اما هرگز قدم به عقب نمی‌گذاشت. البته بسیاری از جوانان فرهیخته دورش را گرفتند و به شاگردی‌اش در آمدند. نیما نیز هر روز گام‌های تازه‌تری برمی‌داشت و به آینده امیدوار بود. این جمله نقل به مضمون از اوست که «من صدای آفت کف زند آیندگان برای شحرم را می‌شنوم». نیما بیش از آنکه شاعر باشد سازنده و راهگشای نوگرایی در شعر بود از هر دست که باشد. امروزه همه نوپردازان، چه موزن‌سرایان و چه بی‌وزن‌گویان و چه آنانی که با اوزان بی‌سابقه کار می‌کنند زیر تاثیر بنیانگذاری نیما قرار گرفته‌اند، خواه به این سبقت‌گذاشتن‌بسیله

در شعر «همه شب» (۱۳۳۷) که به دو وزن سروده شده است، نیما تجربه ترکیب وزن‌ها را در پیش داشت، که بعد از او بسیاری از شاعران به این مهم ادامه دادند و سرنجام وزن نیمایی اندک‌اندک جای خود را به یوزن‌سی و زبایسی ترکیب‌های کلامی داد.

«**گفت‌وگو**» از فرهنگ‌های ایران

گفت‌وگو با عبدالنبی قیم درباره فرهنگ عربی- فارسی معاصر
کتابی کاربردی و روزآمد
فرهنگ‌نویسی دوزبانه کاری تخصصی و پیچیده است، به خصوص که در این سال‌ها به فرهنگ‌های زبان انگلیسی توجه متناسب و در شأن آن صورت گرفته، اما در مقابل فرهنگ‌های دوزبانه دیگر، از جمله زبان عربی، کمتر مورد اعتنا قرار گرفته است. عبدالنبی قیم مولف و تدوینگر فرهنگ عربی- فارسی معاصر از جمله چهره‌های بی‌سر و صدای عرصه فرهنگ‌نویسی است که با همکاری مجدانه انتشارات فرهنگ معاصر توانست فرهنگی را به بازار کتاب‌های مرجع عرضه کند که هم اقبال متخصصان را در پی داشت و هم اعتنا و استقبال عموم مردم و مخاطبان را. «فرهنگ عربی- فارسی معاصر» در چند مدتی که از انتشار آن گذشته ۹ بار تجدید چاپ شده و به زودی چاپ دهم آن هم روانه بازار خواهد شد. **گفت‌وگو** ما با ایشان در حالی انتشار می‌یابد که کتاب برای چاپ دهم آماده می‌شود.

– **ایده اولیه تدوین فرهنگ عربی – فارسی چگونه در ذهن شما جوانه زد؟**
از اواسط دهه ۵۰ و هنگامی که دوره دانشجویی را می‌گذراندیم، کتب و مقالات عربی زیادی مطالعه می‌کردم. وجه مشخصه این کتب‌ها و مقاله‌ها، جدید و به‌روز بودن آنها بود. مطالعه این متون و درک و فهم آنها مستلزم وجود فرهنگ عربی – فارسی جدید بود که حاوی لغات و مدخل‌های جدید و نو باشد. اما در آن برهه، معدود فرهنگ‌های موجود، فرهنگ‌هایی با واژه‌ها و مدخل‌های کهنه و قدیمی بودند و به هیچ وجه نیاز واژگانی خواننده را مرتفع نمی‌کردند و این یک نقیصه و عیب بزرگ بود. پس از انقلاب نیز یکی و دو کار نسبتاً خوب به بازار عرضه شد، اما به‌رغم زحمات مولفان آنها در ارائه یک کار خوب، با وجود این، نیازهای واژگانی من به عنوان خواننده متون روز و جدید عربی را برطرف نمی‌کردند. در اواسط دهه ۶۰ با بررسی فرهنگ‌های عربی- فارسی و همچنین عربی – عربی به این نتیجه رسیدم که فرهنگی عربی- فارسی تالیف کنم که هم دربرگیرنده لغات و مدخل‌های جدید باشد و هم حاوی مدخل‌ها و اصطلاحات غیر جدید، – آیا به **تجربه‌های قبلی فرهنگ‌نویسی عربی – فارسی** در ایران مراجعه کرده بودید؟

اگر آری، از نقاط قوت و ضعف برخی از آنها بگویید.

زبان ملل و اقوام زنده، همانند خود آن ملل و اقوام، پدیدهای یا به تعبیری یک موجود زنده است. در هر زبان زنده، لغات و مدخل‌هایی مهجور، و کاربرد آنها بسیار کم یا فاقد کاربرد می‌شوند. در مقابل لغات و مدخل‌ها و اصطلاحاتی جدید و نوین خلق می‌شوند. فرهنگ‌های قبلی عربی – فارسی فرهنگ‌هایی با واژگان و مدخل‌های کهنه و قدیمی بودند. بخشی از واژگان این فرهنگ‌ها مدنت‌زمانی بود که در کتابت و نوشتار عربی کاربرد نداشتند. علاوه بر این فرهنگ‌های مزبور فاقد مدخل‌ها و واژگان جدید بودند. هنگام مراجعه به این فرهنگ‌ها احساس می‌شد با زبانی سרוکار داریم که مردم آن در قید حیات نیستند. حال آنکه زبان عربی به دلیل ساختار آن و وجود اشتقاق و جذر، قابلیت واژه‌سازی وسیع و گسترده‌ای دارد. در زبان عربی برای واژه‌ها و اصطلاحات علمی، واژگان و اصطلاحات عربی خوبی ساخته‌اند و این واژه‌ها کاربرد عام یافته‌اند.

– **شما در تالیف فرهنگ خویش چه ویژگی‌هایی را رعایت کرده‌اید؟**

حقیقت امر این است که من پیش از آنکه دست به قلم شوم و کار تالیف فرهنگ را آغاز کنم، مدتی نسبتاً طولانی را صرف مطالعه و بررسی فرهنگ‌های مختلف کردم. فرهنگ‌های عربی – فارسی، عربی – عربی، فارسی – فارسی و همچنین عربی – انگلیسی و عربی – فرانسه را مورد مطالعه قرار دادم. مقالات متعددی را در زمینه نگارش و تدوین فرهنگ‌های عربی – فارسی و همچنین عربی – عربی مورد مذاقه قرار دادم. احساس من این بود که می‌توان فرهنگ عربی – فارسی را ساده‌تر و راحت‌تر نوشت. به اعتقاد ما یا آن نحوه فرهنگ‌نویسی فقط عده خاصی می‌توانند از فرهنگ عربی – فارسی استفاده کنند و خیل عظیمی از علاقه‌مندان از استفاده از این فرهنگ محروم خواهند ماند. بنده بر این باور بودم که می‌توان فرهنگ عربی- فارسی را به نحوی نوشت که حتی دانش‌آموز سوم راهنمایی قادر به استفاده از آن باشد. بالاخره پس از چند سال پژوهش و بررسی به این نتیجه رسیدم که بهترین روش تدوین فرهنگ عربی – فارسی، ترتیب الفبایی آن است. در این روش برخلاف روش‌های قبلی، مدخل‌ها و واژه‌ها به ترتیب حروف الفبا سامان یافته‌اند. همان طور که می‌دانید در روش‌های قبلی فرهنگ‌نگاری عربی – فارسی، مدخل‌ها و واژه‌ها به ترتیب ریشه یا جذر بودند. در روش ریشه‌ای برای یافتن مدخل و هر واژه‌ای ابتدا باید جذر و ریشه آن را پیدا کرد و پس از یافتن جذر و ریشه آن، سراغ آن واژه می‌روند. به عنوان مثال برای یافتن معنی و معادل مدخل «استکبار» باید ریشه آن را پیدا کرد، که در چنین حالتی ریشه «استکبار»، «کبر» می‌شود و در حرف «کاف» باید به دنبال «کبر» بود، بعد از طریق جست‌وجو در «کبر» به مدخل استکبار می‌رسد. حال آنکه در روش الفبایی یا روش ایجادى، بدون صرف وقت، کاربر مستقیماً سراغ حرف «الف» می‌رود و معنی و معادل فارسی «استکبار» را پیدا می‌کند.

– **با توجه به غور و تفحصی که در فرهنگ‌های مختلف تک و دوزبانه عربی داشته‌اید چه انتقاداتی را به این فرهنگ‌ها وارد می‌تانید؟**

در خلال پژوهش و بررسی خویش به این نتیجه رسیدم که اکثفا به یک فرهنگ عربی – عربی جهت تالیف فرهنگ عربی – فارسی سبب می‌شود فرهنگ مزبور نیازهای واژگانی خواننده امروز را مرتفع نسازد؛ زیرا هر کدام از این فرهنگ‌های عربی – عربی ضمن اینکه نقاط قوتی دارند، کستی‌ها و نواقصی نیز دارند. مثلاً فرهنگ المنجد الإجدی که یک فرهنگ عربی – عربی معتبر است فاقد لغات جدید و اصطلاحات روز است، یا فرهنگ العورد که حاوی لغات جدید است اما به دلیل اینکه فاقد لغات یکی دو دهه اخیر است و همچنین فاقد لغات و واژه‌های غیر جدید است، نمی‌تواند به تنهایی نیازهای واژگانی خواننده امروز را برآورده سازد. اشکال اساسی این فرهنگ که به نظر من نقیصه بزرگ آن است، عدم درج جمع مدخل‌هاست. به همین دلیل استفاده کنند از المورد هیچ گاه نمی‌توانند جمع واژه‌ها و مدخل‌ها را در آن پیدا کنند. فرهنگ‌های دیگر نیز همین نقیصه و عیب را دارند. فرهنگ لازوس، فاقد لغات جدید است اما سرشار از لغاتی است که مدت‌هاست عمر آنها به سر آمده است. فرهنگ هانس رو نیز وضعیت بهتری ندارد، چون بسیاری از لغات و واژه‌های جدید را دربرنمی‌گیرد، مضافاً اینکه بسیاری از لغات غیر مهجور اما غیر جدید را در بر نمی‌گیرد. به همین دلیل در تالیف فرهنگ معاصر عربی – فارسی به یک کتاب اکتفا نکرده، بلکه چندین فرهنگ عربی – عربی یا عربی – انگلیسی را به عنوان منابع و مآخذ انتخاب کردم تا به این وسیله نقاط ضعف یک فرهنگ با نقاط قوت فرهنگ دیگر تکمیل شود.

– **معادل گزینی برای یک فرهنگ‌نویس از جمله عوامل مهم کارش به شمار می‌رود.**

شما در این مسیر چه تجربه‌هایی را پشت سر گذاشتید؟

همان طوری که پیش از این ذکر شد، در یک فرهنگ دوزبانه، معادل‌یابی با معادل گزینی یک اصل است که باید فرهنگ‌نویس آن را رعایت کند. در فرهنگ یک‌زبانه مثلاً فارسی – فارسی یا عربی – عربی و غیره، خواننده به دنبال معنی و مفهوم یک مدخل یا یک لغت است. در چنین فرهنگی ارائه تعریف نه‌تنها بد نیست بلکه لازم و ضروری است. حال آنکه در فرهنگ دوزبانه ارائه تعریف نه‌تنها لازم و ضروری نیست بلکه یک نقص است و باعث کاهش شأن و منزلت علمی یک فرهنگ می‌شود. در فرهنگ دوزبانه کاربر با استفاده‌کننده به دنبال برابر و معادل صحیح یک مدخل یا یک لغت در زبان مقصد است. او در این فرهنگ به دنبال تعریف و مفهوم مدخل نیست. او به دنبال معادل و برابر دقیق و صحیح این واژه در زبان مقصد (در اینجا زبان فارسی) است. در چنین حالتی نگارنده فرهنگ دوزبانه باید از ترجمه تعریف اجتناب کند. او باید در دنبال معادل و برابر صحیح آن واژه و آن معادل خود را در زبان فارسی باشد.

– **فرهنگ شما دربرگیرنده ۱۳ ویژگی است، به غیر از ویژگی‌های فوق، بارزترین ویژگی‌های فرهنگ شما کدام است؟**

در این فرهنگ برخلاف سایر فرهنگ‌های عربی- فارسی پیش از آن تلاش بر این بوده است که فرهنگ برای تمامی فارسی‌زبانان قابل استفاده باشد، به همین منظور در راستای هر چه فارسی‌تر کردن فرهنگ، همه فاعل‌ها و مفعول‌های عربی حذف شده‌اند و به جای آنها فاعل‌ها و مفعول‌های فارسی قرار گرفته‌اند. همچنین در این فرهنگ معادل و برابر فعل‌های عربی که به صورت سوم‌شخص مفرد غائب است در فارسی به صورت مصدری بیان شده‌اند. مثلاً معادل «تبت» او نوشت، نیست بلکه «هوشن» معادل آن است. دقیقاً همان روشی که در فرهنگ‌های عربی- انگلیسی یا عربی- فرانسه یا عربی- روسی رعایت می‌شود. علاوه بر این در فرهنگ معاصر عربی به منظور سهولت دسترسی به مدخل‌ها و واژه‌ها «ال» معرفه که بر سر اسم عربی می‌آید از اول اسم حذف شده است. از این رو به جز اسماء منقوص، سایر اسم‌های عربی بدون «ال» معرفه در این فرهنگ ظاهر شده‌اند.

– **انتشار هر کتابی طبیعی است که بازتاب‌هایی برای نویسنده و ناشر داشته باشد.**

از بازتاب‌های این اثر بگویید.

بازتاب‌های انتشار این کتاب فوق‌العاده بود. شش ماه پس از انتشار فرهنگ، نسخه‌های چاپ آن اول به فروش رفتند و چاپ دوم آن به بازار عرضه شد. پس از آن نیز به طور متوسط هر ۱۰ ماه یک بار کتاب تجدید چاپ شده است. در خارج از کشور نیز فرهنگ مزبور مورد رشتنه زبان فارسی در دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه ملک‌سعود شهر ریاض قرار گرفته است. روزنامه‌های فرانمقه‌الشرق الاوسط و الحیات که هر دو در لندن چاپ و توزیع می‌شوند، هر کدام به تنهایی مقاله‌ای در وصف این کتاب نوشته‌اند. آقای دکتر رحمان سلیم‌الف رئیس بخش عربی دانشگاه دوشنبه تاجیکستان این کتاب را به عنوان تنها فرهنگ عربی – فارسی به علاقه‌مندان توصیه کرده است.